

سوره‌ی اعلیٰ (۸۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره‌ی «اعلی» با سوره‌ی قبل خود، «طارق» در چند موضع پیوند دارد. یکی همان مسئله‌ی آفرینش است؛ در سوره‌ی قبل این بحث مطرح شد که: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ**^۱. انسان باید بنگرد که از چه چیزی خلق شده است. در سوره‌ی «اعلی» هم همین مسئله مطرح است، اما در سطحی بالاتر:

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى . سخن از آفرینش به‌طور کلی است؛ آفرینش انسان ها، حیوانات، گیاهان، ستارگان، کهکشان‌ها و ... مسئله‌ی دوم بازگشت به سوی خداست که در سوره‌ی قبل دو بار به آن اشاره شده است: **إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ**^۲. خدایی که شما را از نطفه‌ای آفریده است، می‌تواند شما را باز گرداند. **وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الرَّجْعِ**^۳. که توضیحشان گذشت. در این سوره هم اشاره می‌کند: **وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى**. پروردگاری که گیاه را در بهاران رویاند، سپس در پائیز آن را به خاشاکی سبک مبدل ساخت، که یادآور همان رجعت و دوری است که در طبیعت می‌بینیم.

مسئله دیگر آشکار شدن نهانی‌هاست: **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**^۴. در این سوره هم باز متذکر می‌شود که خداوند از همه چیز آگاه است: **إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى**^۵. چه پنهان، چه آشکار. و نکته‌ی دیگر آخرین آیه سوره‌ی قبل است که: **فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُويًا**^۶. کافران را مهلت بده، مهلتی با مدارا تا دلشان برای قبول حق آماده و نرم شود. و شرح دادیم که این آیه مخالفان را در پذیرفتن یا نپذیرفتن دعوت پیامبر آزاد گذاشته است. در این سوره هم به پیامبر یادآور می‌شود: **فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى**. یادآوری کن و پند بده، اگر یادآوری و پند سودمند افتد. به عبارت دیگر، اگر می‌بینی فایده دارد و طرف گوش شنوا دارد، بیدار و متذکرش کن. «ذکر» مفهوم مقابل «نسیان» است پس، پیامبر فقط تذکر

۱. طارق (۸۶) / ۵ . ۲. طارق (۸۶) / ۸ . ۳. طارق (۸۶) / ۱۱ .

۴. طارق (۸۶) / ۹ . ۵. اعلیٰ (۸۷) / ۷ . ۶. طارق (۸۶) / ۱۷ . ۳. حاقه (۶۹) / ۳۸ و ۳۹ . ۳. واقعه (۵۶) / ۹۶ .

دهنده بود و حق انتخاب را از کسی نمی‌گرفت. **سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى** آن که از خدا می‌ترسد پند خواهد گرفت، **يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى** و کسی که حوصله‌ی درک و فهم این مسائل را ندارد و از آن محروم است، گوش نخواهد داد و کناره خواهد گرفت.

این نکته را بارها عرض کرد. همان که سوره‌های قرآن مانند حلقه‌های زنجیره با هم ارتباط دارند. یا مثل فصول و ابواب یک کتاب اند، که در عین ارتباط با هم، از زوایای مختلف به بررسی یک موضوع می‌پردازند و خواننده با خواندن آنها به ابعاد مختلف موضوع پی می‌برد.

اولین آیه این سوره تسبیح اسم ربّ اعلی است. اگر به یاد داشته باشید، در سوره‌ی «واقع» گفتیم که در قرآن دو بار از مسئله‌ی «تسبیح ربّ» سخن گفته شده؛ یکی تسبیح رب عظیم: **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ**.² و دوم همین آیه‌ی سوره‌ی «اعلی». به نوشته‌ی مورخان، وقتی آیه‌ی **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** نازل شد، پیامبر فرمود آن را در رکوع نماز قرائت کنید و پس از نزول آیه‌ی سوره‌ی «اعلی» فرمود آن را در سجده‌ی نماز بخوانید. چه فرقی است میان «ربّ عظیم» و «ربّ اعلی»؟ شاید بهتر باشد که با مثال‌ی توضیح دهم؛ اگر خانه‌ای را در نظر بگیرید، آن را از دو لحاظ می‌توانید وصف کنید؛ یکی از نظر بزرگی و زیر بنای آن، یعنی متراژ و اطاق‌های متعددش، دوم از نظر استادی و مهارت و ذوقی که در طراحی آن خانه به کار رفته است.

در دو سوره‌ی قبل، خدا را از لحاظ عظمت آفرینش معرفی کرد: **فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ. وَمَا لَا تُبْصِرُونَ**.³ سوگند به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید. و گفتیم که سوگند دوم به چیزهایی است مانند میکروب و سلول و اتم که در مشاهدات عادی آنها را نمی‌توان دید. میلیون‌ها موجود در جهان‌اند که از بسیاری کوچکی یا بسیاری بزرگی دیده نمی‌شوند. مثلاً سیامچاله‌ها از بس عظیم‌اند، از نظر پنهان‌اند، که در سوره‌ی قبل خواندیم. در سوره‌ی «واقع» می‌گوید: **وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ**.¹ این سوگند، اگر به آن علم می‌داشتید، می‌دانستید که سوگند بسیار بزرگی است. یا: **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ**.² پروردگار بزرگ خود را تسبیح کن.

در تذکر به عظمت آفریده‌ها می‌گوید: بنگرید به آبی که می‌خورید و ببینید که چه کسی از آسمان آن را بر شما فرو می‌فرستد؟ یا این انرژی خورشید که جهان شما را روشن کرده از کجاست؟ یا این نطفه را بنگرید که از کجا خلق شده است؟ **أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ**. آیا به این دانه‌ای که می‌روید اندیشیده‌اید؟ **أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ**.³ آیا این شما هستید که آن را می‌رویانید و رشد می‌دهید، یا ما هستیم که آن را می‌رویانیم و می‌پرورانیم؟ نمی‌گویید اسم «الله» را تسبیح کن، بلکه در مقام تذکر به عظمت خلقت، نام «ربّ» را ذکر می‌کند. «الله» نام خداست، از آن جهت که پرستیده می‌شود، ولی «ربّ» نهاد مدیریت و تدبیر کنندگی اوست.

۱. واقعه (۵۶) / ۷۶. ۲. واقعه (۵۶) / ۹۶ و حاقه (۶۹) / ۵۲. ۳. واقعه (۵۶) / ۶۳ و ۶۴. ۴. صف (۶۱) / ۶.

در قرآن هرگاه سخن از نظم دهنده‌گی و مدیریت و سرور بودن خداوند می‌رود، نام «رب» را برای او ذکر می‌کند. چنان که اینجا هم «ربّ اعلی» گفته است. بنابراین، تدبیر و ربوبیت و مدیریت خداوند را می‌توان از دو زاویه بررسی کرد. یکی از زاویه‌ی عظمت آن، از ذره بگیرد تا میلیاردها میلیارد کهکشان. و دیگر از نظر شگفتی‌های آن. در این سوره از همین نظر، یعنی علوّ و الاهی و بلندقدری آفرینش، بحث شده است. در واقع، اولی از حیث کمیت است و دومی از حیث کیفیت. و کیفیت مهم‌تر از کمیت است. ما در رکوع نماز کمیت را به یاد می‌آوریم و اینکه آفرینش عظمتی بی‌حد دارد و خدا را تسبیح می‌کنیم؛ و در سجده، که به خاک می‌افتیم و گویی از نهایت اعجاب خود را فراموش می‌کنیم، زیبایی و بلند قدری آفرینش آفریدگار را ستایش می‌کنیم. با رکوع نیمی از تسبیح تحقق می‌یابد و با سجود تمام آن و گویی تسبیح کننده در سبوحیت غرق می‌شود و همچون قطره‌ای به اقیانوس می‌پیوندد. بر این اساس، «اسم رب» همان ویژگی‌ها و وصف ربّ است.

اما در معنای واژه "اسم" باید بیشتر تأمل کرد؛ حضرت عیسی فرمود: من بشارت‌دهنده پیامبری پس از خود هستم که نام او «احمد» است: و می‌شرا برَسُول یَآتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدٌ^۴. چه لزومی داشته که اسم احمد را ذکر کند؟ چرا باید دانستن اسم او این اندازه اهمیت داشته باشد؟ وانگهی اسم پیامبر احمد نیست، محمد(ص) است. کسانی که خیال کرده‌اند مسیح نام پیامبر ما را «احمد» اعلام کرده، توجه نکرده‌اند که او صفت پیامبر را اعلام کرده نه لفظ نام او را. «احمد» یعنی پسندیده‌تر، ستوده‌تر و شایسته‌تر. مضمون بشارت این است که بعد از من رسولی خواهد آمد با ویژگی‌های برتر. همچنین اگر زکریا دعا می‌کند که: پروردگارا، مرا فرزندی ببخش که رسالت را ادامه دهد و خداوند پاسخ می‌دهد ما تو را به پسری به "اسم" یحیی بشارت می‌دهیم: که پیش از آن کسی را به این "اسم" نخوانده‌ایم، إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیٰی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا^۱. آیا مقصود این بوده که اسم زیبایی برای پست تو برگزیده ام که تا به حال کسی به فکر آن نیفتاده این اسم را روی فرزند خود بگذارد؟ یا مقصود توجه دادن به معنی «یحیی» است. «یحیی» از «حیات» گرفته شده و ویژگی فرزند زکریا این است که منشأ حیات معنوی در جامعه و بیدار کننده و زنده کننده‌ی مردم خواهد بود. یعنی با ظهور او جامعه زنده می‌شود و از ظلمت جهالت‌رهایی پیدا می‌کند. بنابراین باید گفت که منظور از این اسم‌ها، مسما و مصادیق آنهاست. در مورد «تسبیح اسم ربّ اعلی» نیز همین را باید گفت. یعنی انسان باید در تسبیح خود متذکر باشد که آن ویژگی و صفت اعلای خدا را تسبیح کند.

اما ستایش و تسبیح به چه معنی است؟ معمولاً در ترجمه‌ی سَبَّح می‌نویسند «او را به پاکی بستای». درست است که «تسبیح» به معنی منزه و بی‌عیب و نقص شمردن پروردگار و آفرینش اوست، ولی منظور این است که در آفرینش او نمی‌توان نقص و

نارسایی و خطا یافت؛ ربوبیت او منزّه است از هر آنچه عیب و ناروا شمرده شود. پس، تسبیح کن، یعنی تصدیق کن که نقصی در آن نیست و آن را بی عیب بدان و ببین. اینک نشان می‌دهد که در چه چیز باید عظمت ربوبیت را مشاهده کرد: **الَّذِي خَلَقَ**، تسبیح کن آن کسی را که آفرید. **فَسُوِّ**. و سپس آن را تسویه کرد. این «فاء» برای نتیجه‌ی «خلق» است. تسویه در آفرینش یعنی هر آفریده در جهان هستی در جا و مقام خود قرار گرفته و جهان در هندسه‌ای منظم و آراسته شده است.

وَالَّذِي قَدَّرَ. «قدر» یعنی مقدار و اندازه. این بحث را قبلاً هم مطرح کردیم که مثلاً آفرینش انسان از یک سلول آغاز می‌شود و آن سلول تکثیر می‌گردد. اما در روند تکثیر دقیقاً از پیش مشخص شده است که چند میلیارد سلول استخوان بسازد، چند میلیارد سلول گوشت بسازد، و هکذا رگ و پی و همه اندام‌ها و اعضای بدن. هر گروه از سلول‌ها نقشی دارند و در آنها کم و زیادی نمی‌شود. به عنوان مثال، یکی از غدد اگر کمی کمتر یا بیشتر از اندازه و مقدار خود رشد کند، نظم بدن به‌کلی به هم خواهد خورد. **فَهْدَى**. پس، خلقت را هدایت کرد. هدایت خاص انسان نیست، خداوند همه‌ی موجودات را بی‌استثنا هدایت کرده است. بنابراین، آفرینش مرحله مرحله پیش می‌رود. مرحله‌ی اول از نیستی به هستی آمدن است. و سپس رسیدن به نهایت کمال نخستین است که همه چیز در مرتبه و مقام خود قرار می‌گیرد. بعد، مقدار و اندازه پیدا کردن، و سرانجام هدایت یافتن است.

در گفت‌وگو میان حضرت موسی و فرعون، فرعون می‌پرسد «ربّ» تو کیست. که این سؤال به خوبی نشان می‌دهد که بحث بر سر «الله» نیست و راجع به «ربوبیت» است، همچنان که بحث ابراهیم و نمرود هم باز بر سر «ربّ» بود، نه الله و در تاریخ همیشه نزاع بر ربّ بوده است. موسی جواب می‌دهد: **رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى**.^۱ پروردگار ما کسی است که هر چیز را به وجودی خاص آفرید. **ثُمَّ هَدَى**. و سپس هدایتش کرد. همه‌ی موجودات این چنین هدایت شده‌اند.

مثلاً بعضی ماهی‌ها وقتی که در مسیرشان به مانعی برمی‌خورند، از روی آنها می‌جهند و مسیری را که نرفته‌اند ولی آن را در ضمیرشان می‌شناسند ادامه می‌دهند. یا نوزاد لاکپشت به محض آن که در ساحل ماسه‌ای سر از تخم درمی‌آورد، راه دریا را در پیش می‌گیرد. یا بعضی ماهی‌ها هنگام تخم‌ریزی به سوی آلاسکا و قطب شمال می‌روند. این هدایت‌ها از سوی کیست؟ عقابی که بر فراز آسمان به پرواز درمی‌آید، چون طعمه خود را باید در زمین پیدا کند، از آن بالا، از چند کیلومتر فاصله، تکان خوردن حتی یک مارمولک کوچک را می‌بیند. چشمش مثل دوربینی نیرومند عمل می‌کند. یا مگس سه هزار چشم دارد. و اگر پرنده‌ای تعقیبش کند چون همه‌ی حرکات او را از تمام زوایا می‌بیند، به آسانی از چنگش می‌گریزد.

هر موجودی تمام آن چیزهایی که برای حیات خود لازم دارد خدا به او داده است. آبی‌هایی هستند که کیلومترها در عمیق اقیانوس و در تاریکی مطلق زیست می‌کنند، ولی مسیرشان را در آن ظلمت به راحتی می‌یابند. یا مثلاً همه‌ی ماهی‌ها، از نهنگ گرفته تا کوچک‌ترین ماهی‌ها، صدا از خود تولید می‌کنند، ولی ما هیچ کدام را نمی‌شنویم، چون اگر آن صداها به گوشمان می‌رسید، از شدت فرکانسشان کر می‌شدیم. یا زنبور عسل بسیاری رنگ‌ها را در طبیعت می‌بیند که ما آنها را نمی‌بینیم، چون نیازی به دیدن آنها نداریم؛ ولی چون او گل‌هایی را که باید شهدشان را بمکد از روی رنگشان می‌شناسد آن رنگ‌ها را می‌بیند. در عوض، بعضی از درندگان اصلاً رنگی نمی‌بینند و دنیا در چشم آنها سیاه و سفید است. یا بسیاری از حیوانات تا چیزی حرکت نکند آن را نمی‌بینند. یا شامه‌ی بعضی حیوانات به طرز شگفت‌آوری قوی است. مثل سگ که می‌تواند بوی هزاران موجود را به حافظه‌ی بویایی خود بسپرد و مثلاً ده سال بعد هر کدام از آنها را به دقت شناسایی کند. پس، همه‌ی موجودات، از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین آنها، برای نقشی که باید در طبیعت ایفا کند هدایت شده است.

در اینجا بد نیست متذکر شوم که مرحوم آقای طالقانی برای هدایت پنج مرحله قابل شده است: اول هدایت طبیعی. مثل هدایت گیاه که برگ‌های خود را به سوی خورشید می‌گرداند یا ریشه‌اش را به سوی آب و رطوبت می‌برد که گاه حتی زمین سخت را، با موادی که از خود ترشح می‌کند، سوراخ می‌کند و خود را از زیر آن بیرون می‌کشد. دوم هدایت غریزی، سوم هدایت فطری، چهارم هدایت عقلی و پنجم هدایت تشریعی یا نبوت است. **وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ. تَا اِيْنِجَا سِه تَا الَّذِي اَوْرَدَه: الَّذِي خَلَقَ فُسُوْی. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهْدَىٰ.** **وَالَّذِي اَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ .** و این سه نمایانگر سه اصل‌اند: توحید، نبوت، معاد. «الذی» اول بیان وحدت آفرینش است که دلالت بر یکتایی آفریدگار دارد. همان هماهنگی و وحدتی که بر سراسر جهان هستی حاکم است و هیچ چیز از اندازه‌ی خود کمتر یا زیاده‌تر نیست. به قول شاعر، «نیست یک نقطه خلاف از کم و بیش». «الذی» دوم نیازمندی موجودات را به هدایت روشن می‌کند: **وَالَّذِي قَدَّرَ فَهْدَىٰ.** و نشان می‌دهد که هدایت امری عام در طبیعت است. و «الذی» سوم **وَالَّذِي اَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ.** یادآور و تذکر دهنده‌ی معاد است، بیانگر این نکته که همان قدرتی که از خاک سلول زنده پدید آورد، روزی بار دیگر شما را از خاک زنده خواهد ساخت. پس، «الذی» سوم در واقع درس طبیعت در معرفت کردگار است. به طبیعت نظر کنید و توحید و نبوت و معاد را از آن دریابید.

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ. همان‌گیاه که سر از خاک بیرون می‌آورد و سبز و خرم می‌شود و گل می‌دهد و عطر افشان می‌شود، چندی نمی‌گذرد که مبدل به «غُثَاء» می‌گردد. یعنی چنان خرد و سبک می‌شود که باد آن را با خود می‌برد و «أَحْوَىٰ»، یعنی سیاه و تیرمرنگ، می‌گردد.

سُقْرُوْكَ پس، ما به زودی تو را خوانا خواهیم ساخت. در اینجا نکته‌ی ظریفی است که آن را باید قدری بیشتر توضیح دهیم. در دو سه سال اول بعثت، آیات عمدتاً کوتاه بوده

است، تا پیامبر بتواند به تدریج حقایق وحی را تلقی کند و قدرت دگرگون کردن مردمش را به دست آورد و اساس تازه‌ای بگذارد. سنگینی نزول وحی و تحمل آن در سال‌های اولیه بر پیامبر به قدری دشواری داشت که او را نیازمند به دلداری و قوت قلب می‌کرد. از این رو خداوند در این آیه او را امیدوار می‌سازد که ما به زودی تو را «خوانا» خواهیم کرد. خیلی‌ها فکر کرده‌اند که خدا به پیامبرش مژده داده است که تو به زودی باسواد و قادر

به خواندن نوشته خواهی شد. درحالی‌که خداوند مژده می‌دهد که او به زودی قدرت خواندن و معرفت یافتن به آثار ربوبیت را خواهد یافت. این نکته‌ی بسیار مهمی است که چرا در نخستین وحیی به پیامبر فرمان داده شد که بخواند: **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**. و در این سوره هم همان را تکرار می‌کند: **سَنُقْرِئُكَ**. به او گفته نشد که این نوشته را بخوان. می‌گوید به اسم پروردگارت بخوان، یعنی کتاب آفرینش را بخوان. **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ**. چه چیزی را بخواند؟ این معنی را «بخواند» و دریابد که او انسان را از عَلَق آفریده است.

بعضی از مفسران گفته‌اند که پیامبر در آن لحظه نوشته‌ای را خوانده و بعد هم آن را از یاد برده است. درحالی‌که پیامبر هیچ خط و نوشته‌ای را نمی‌توانست بخواند، ولی او به معنایی بسیار بالاتر و مهم‌تر از آنکه مثلاً حروفی را بخواند «خوانا» شده بود. او کتاب هستی را می‌خواند. وانگهی، این سواد خواندن و نوشتن مربوط به دوران ماست که این اندازه اهمیت و اعتبار پیدا کرده است. مگر فی‌المثل، حضرت ابراهیم خواندن و نوشتن می‌دانست که می‌توانست آیات الهی را بر صفحه‌ی هستی هر موجود بخواند؟

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى. ما تو را خوانا خواهیم کرد، پس فراموش نکن، مگر آن را که خدا بخواند. اینجا دیگر مسئله ربوبیت نیست، سخن از مشیت الهی است. چرا؟ چون این مشیت ربوبی است که آدمی پیر و فراموشکار شود. و این به اختیار او نیست. انسان هر چه عمرش بیشتر می‌شود، بنا بر مشیت خداوند، تن و جانش فرسوده‌تر و ذهنش ضعیف‌تر می‌شود. این دگرگونی‌ها و تغییرات در چهارچوب قوانین الهی است. می‌گوید فراموش مکن، مگر آن فراموشی که به اختیار تو نیست. **إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى**. و خدا آشکار و پوشیده را می‌داند. یعنی گمان نکن که خداوند نمی‌داند که تو بر کدام کارها توانایی و بر کدام‌ها نه، بلکه خدا از همه چیز خبر دارد.

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى. و ما تو را آسان می‌گردانیم برای آسانی‌ها. یعنی به قول معروف کارت را روی غلطک می‌اندازیم. چون هر کس- حتی پیامبر- وقتی که می‌خواهد کاری را آغاز کند که پیش از آن انجام نداده، برایش دشواری دارد. مثلاً کسی که تازه ورزش را شروع کرده، روز اول زود خسته می‌شود و عضلاتش درد می‌گیرد یا زود حوصله‌اش سر می‌رود. ولی بعد از مدتی تمرین، ورزش کردن برایش راحت می‌شود و احساس خستگی خیلی دیر به سراغش می‌آید و حتی از تمرینات لذت هم می‌برد. یا درس خواندن همین‌طور. پس، این بشارتی بود برای پیامبر که به زودی وظیفه‌ی ادای رسالت، که اکنون

بر دوش تو سنگینی می‌کند، آسان خواهد شد و سختی‌ها را پشت سر خواهی گذاشت و در رساندن رسالت احساس راحتی خواهی کرد.

و این اختصاص به پیامبر هم ندارد. قرآن می‌گوید اگر کسی این سه کار را انجام دهد: **مَنْ أَعْطَى، بَخْشَنده باشد، وَاتَّقَى، پرهیزگاری داشته باشد وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى، و خوبی‌ها را در عمل تصدیق و تأیید کند؛ فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى.** او را روی غلطک آسانی‌ها می‌اندازیم و وجودش را برای کارهای الهی آسان خواهیم کرد. اگر وجود انسان به این معنی که گفتیم برای امر الهی آسان نشده باشد، کار خدایی کردن برایش سخت خواهد بود. یعنی دست و دلش به این کار نمی‌رود و زود خسته و دلزده می‌شود. بنابراین، توفیق بزرگی است که آدم وجودش برای خدا آسان شود.

پس، پیامبر آغازگر راهی است که در آن وجود آدمی برای اطاعت حق آسان می‌گردد. این است که خداوند می‌گوید تو را «خوانا» می‌کنیم. و وقتی که بر آن توانا شدی، راحت می‌توانی راه را ادامه بدهی. اینکه پیامبر هر نیمه شب از خواب برمی‌خاست و ساعت‌ها به نماز خواندن می‌ایستاد، اثر همان خوانایی و توانایی رفتن در راه حق بود. بسیاری از ما ده دقیقه هم تحمل این عبادت و نماز شب خواندن را نداریم. پس، چه گونه است که این عمل برای کسانی راحت می‌شود؟

خوب، حال که خدا پیامبر را آسان و خوانا ساخته است، چه مسئولیتی بر دوش اوست؟ **فَذَكِّرْ،** تو مردم را بیدار و متذکر کن. پیامبر فیلسوف ن بود که در برج عاج خود بنشیند و در اندیشه‌های فلسفی سیر کند. یکی از عارفان گفته که اگر من جای پیامبر بودم و به معراج می‌رفتم، دیگر هرگز به عالم خاکی باز نمی‌گشتم. درحالی‌که پیامبران به آن مرتبه از معراج معرفت و آگاهی نایل می‌شوند تا برگردند و دست مردم را بگیرند. خودبین نبودند که فقط گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند. **فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى.** پس پند بده و یادآوری کن، اگر می‌بینی که فایده‌ای در آن هست و مخاطب گوش شنوا دارد.

سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى. سَيَذَكِّرُ در اصل «سَيَذَكِّرُ» بوده. «تاء» تبدیل به «ذال» و «ذال» مشدّد شده است. باری، کسی تذکر و پند می‌گیرد که «خشیت» داشته باشد. خشیت یعنی چه؟ یعنی نگرانی. مثلاً محصل اگر نگران وضع خود باشد درس می‌خواند؛ و اگر برایش مهم نباشد، نه. دانشجویی که اهمیت نمی‌دهد و نگران نیست که مبدا عمر او تلف شود، یا پولی که بابت شهریه پرداخته به هدر رود، یا آخر سال آبرویش بریزد، در درس خواندن تنبلی می‌کند. پس، کسی که نگران و دلوپس است و احتمال می‌دهد که نکند اینها حقایقی باشد که او از آنها غافل است، بیدار خواهد شد.

در وصیت مرحوم پدر آمده است که اگر کسی یک درصد هم احتمال بدهد که آخرت حقیقت دارد، شرط عقل این است که خود را برای آن آماده کند. مسئله‌ی آخرت و عمری به درازای ابدیت پیدا کردن در جهان‌ی دیگر، که یا قرین سعادت است و یا قرین بدبختی، حتی احتمال یک در هزار آن باید انسان را سخت در اندیشه فرو ببرد. چه‌گونه ممکن است انسان خردمند در مقابل چنین خبر عظیمی خونسرد و بی‌اعتنا بماند. خداوند وقتی که

حضرت موسی را پیش فرعون می‌فرستد می‌گوید به او تذکر بده، **لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى**^۱. یعنی خدا حتی فرعون را هم می‌خواست بیدار کند. به پیامبرش می‌گوید شاید او از این سخنان پند بگیرد؛ شاید نگرانش کند. آدم اگر نگرانی و خشیت نداشته باشد، البته انگیزه‌ای هم ندارد که به این سخنان توجه کند؛ بلکه احساس می‌کند که در امنیت کامل است. **وَيَجْنِبُهَا النَّاسُ**. آشقی یعنی محروم‌ترین. شقی، به معنی محروم، مقابل «سعید» است. سعید کسی است که از امکانات هستی بهره‌مند است و از آن «مساعده» می‌گیرد. در مقابل، شقی اهل شقاوت و محرومیت است. او کسی است که خود را از پند گرفتن از این سخنان محروم کرده است. کلمه‌ی «شقی» را معمولاً «بدبخت» یا «نگون‌بخت» ترجمه می‌کنند؛ ولی در لغت یعنی کسی که محروم شده است. **وَيَجْنِبُهَا** شقی از این حقایق جانب می‌گیرد، یعنی فاصله و کناره می‌گیرد. خود را محروم می‌کند. انکار می‌کند و می‌گوید که این حرف‌ها دیگر کهنه شده است و امروز با پیشرفت علم بشر نیازی به این راهنمایی‌ها ندارد. شقی محروم است از اخلاق و هدایت و بیداری. و این بدترین محرومیت‌هاست. **الَّذِي يَصِلُ النَّارَ الْكُبْرَى**. و او کسی است که «صلی» یعنی پیوند می‌خورد و متصل می‌شود به آتش بزرگ، چون کار شقی آن است که وجود خود را آتشین کند. شعله‌ی دوزخ از خود او سر بر می‌کشد. **ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى**. سپس، در آن آتش نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند. چون آتشی است که از درون او شعله می‌کشد. در جای دیگر می‌گوید: **نَارُ اللَّهِ الْمَوْفُودَةُ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْآفَنَةِ**^۲.

تا اینجا درواقع فصل اول سوره بود. از اینجا به بعد جمع‌بندی می‌کند: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى**. «قد» حرف تحقیق است و به معنی هر آینه، یا بی‌گمان. **أَفْلَحَ** فعل متعدی است. یعنی رستگار کرد. «أفلح» از «فلح» به معنی شکافتن است. به کشاورز «فلاح» گفته می‌شود، چون زمین را شخم می‌زند و می‌شکافد. مرحوم دکتر شریعتی- که چند روز دیگر سالروز درگذشت اوست- نکته‌ی این آیه را خیلی زیبا بیان کرده است. می‌گوید در وجود هر یک از ما دانه‌ای قدسی است که باید تمام سعی خود را به کار ببریم تا به بار بنشیند. مانند همان دانه‌ی گیاهی که اگر روی آن زیاد خاک بریزند، دفن می‌شود و می‌پوسد و از بین می‌رود. بعضی از دانه‌های گیاهان، مثل تخم چمن، اگر روی آنها بیش از حد معینی خاک ریخته شود زیر آن می‌پوسد و سبز نمی‌شود. از این جهت فقط مقدار کمی، مثلاً به قدر چند میلی‌متر، کود روی آن الک می‌کنند، تا بتواند از زیر آن سر بیرون آورد و سبز شود. یعنی باید بار دانه سبک باشد، وگرنه زیر همان بار و خاکی که می‌تواند مایه‌ی رشد و بالندگی آن شود، دفن می‌شود و می‌میرد.

انسان نیز دانه قدسی وجود خود را نباید زیر بار خروارها تعلقات خاکی دفن کند. این است که می‌گوید رستگاری از آن کسی است که نفس خود را از بارهای سنگین تعلقات دنیوی تزکیه کند. در قرآن در مقابل تزکیه، «تدسیه» آمده است. مثلاً در باره‌ی اعراب که

۱. طه (۲۰) / ۴۴.

۲. همزه (۱۰۴) / ۶ و ۷.

دخترانشان را زنده به گور می‌کردند می‌گوید: **يُدْسُهُ فِي الثَّرَابِ**^۱ یعنی دخترش را در خاک پنهان می‌کرد. «تدسیه» یعنی خاک ریختن روی چیزی. تزکیه ضد آن است و می‌توان گفت که خاک را از روی چیزی برداشتن است. ما همه وابستگی‌هایی داریم. و این وابستگی‌ها باری است بر روحمان. ما زندگی خود را سنگین کرده‌ایم. چندان بر خودمان بار کرده‌ایم که نزدیک است زیر آن مدفون شویم. پس، احتیاج به تزکیه و «زکات» داریم. اگر تعلقات خود را کم کنیم، مثل کوله‌بار سنگینی که از پشت خود برداشته‌ایم، سبک می‌شویم. این می‌شود تزکیه؛ این اسمش زکات است. زکات یعنی پرداختی که آدم را سبک‌بار می‌کند تا رشد کند و بالا بی‌آید. اگر کسی بار خود را سبک کرد و نفس خود را تزکیه و پاک کرد، **أَفْلَحَ**، بالا می‌آید؛ از تاریکی به روشنایی و از خاک به افلاک گام می‌گذارد، تذکر و بیداری پیدا می‌کند.

گفتیم تذکر ضد نسیان است و وقتی بیدار شد چه می‌کند؟ **وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى**. رو به خدا می‌آورد. پس مرحله‌ی اول تزکیه است. چون تزکیه حاصل شد، تذکر و بیداری پیدا می‌شود. و وقتی بیداری به‌دست آمد، دانایی به آنکه به کدام سو رو باید کرد در پی خواهد آمد. آن دانه‌ی قدسی که گفتیم در بیان امام صادق (ع) به «نقطه‌ی نورانی» تعبیر شده است. می‌فرماید در قلب هر انسانی نقطه‌ای روشن و نورانی است که اگر مراقب نباشد در اثر آلودگی‌های زندگی چندان تیره می‌شود که اثری از روشنایی در آن برجا نمی‌ماند. قرآن می‌گوید: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**^۲. چنین که می‌پندارید نیست؛ بلکه مکتوبات و اعمال شما دل‌تان را در «رین» و زنگار گرفته و آن را تیره کرده است. پس، وظیفه‌ی انسان این است که دل خود را از آلودگی‌ها پاک و تزکیه کند. ولی تأسف آن است که: **بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا**. مردم دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و برمی‌گزینند. **اتَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ**^۳. آیا در زمین سنگین شده‌اید و گرانی کرده‌اید؟ و به تعبیری به زمین چسبیده‌اید؟ شما چسبیده‌اید به زندگی راحت و لذت بردن از دنیا، این است که نمی‌توانید بالا بیاوید. مردم به حیات دنیا، یعنی حیات دنی و دون، و پایین‌تر، چسبیده‌اند، درحالی‌که: **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى**. آخرت برای ایشان بهتر و پایدارتر است. حیات باقی حیات اخروی است؛ حیات دنیا حیات فانی است. به تعبیر دیگر قرآن، زندگانی دنیا «متاع» است یعنی اندک و ناچیز است. و آخرت خیر است. «خیر» یعنی انتخاب و اختیار شده. خیر آن است که شایستگی اختیار شدن دارد.

و سرانجام آنکه سخنانی که گفته شد، همواره در طول تاریخ به بشر یادآوری شده است: **إِنَّ هَذَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى**. این که: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى**. **وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى**، باید پاک و بیدار شد تا بتوان به‌سوی خدا رفت. در کتب پیشینیان نیز هست. کدام کتب؟ **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى**. و این اولین بار است که در قرآن به کتاب‌های آسمانی حضرت ابراهیم و حضرت موسی اشاره شده است، چون این آیات در سال دوم یا سوم بعثت نازل شد. ه و بسیاری از مردم عرب نخستین بار بود که نام این کتاب‌ها و پیامبران را می‌شنیدند. شایان

یادآوری است که حضرت ابراهیم نخستین «امام» به‌شمار می‌رود، و حضرت موسی هم نخستین کسی است که امت به‌وجود آورد. «صحف» هم جمع صحیفه است. و صحیفه لزوماً به مکتوب گفته نمی‌شود. مثلاً قوهی ادراک و ذهن انسان هم صحیفه‌ای است که مفاهیم را در خود ثبت می‌کند.

اما ابراهیم، که گفتیم در اینجا نخستین بار از او یاد می‌شود، نخستین کسی است که پس از سربلند بیرون آمدن از امتحان الهی، به مقام امامت بر همه‌ی افراد بشر رسیده است: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**^۱ او الگوی بشریت و امام آنهاست. امام با پیامبر فرق دارد. پیامبر «نبی» است، کسی که «نَبَأٌ» می‌آورد. و «نَبَأٌ» یعنی خبر و پیام. گفته‌اند که ۱۲۴ هزار پیامبر وجود داشته اند، ولی مسلم است که همه‌ی آنها مقام رسالت نداشته اند. حضرت موسی رسول و فرستاده‌ی او برای راهنمایی مردم بود. یعنی هم پیامبر بود و هم صاحب رسالت. اما پیش از او، جامعه‌ی دینی، که بر اساس شریعت شکل گرفته باشد، وجود نداشت؛ یعنی مؤمنان پیشین «امت» نشده بودند.

در زمان نوح مؤمنان همان تعدادی بودند که با کشتی از طوفان نجات یافتند. و هکذا در زمان هود و لوط و صالح و شعیب. تا پیش از ظهور حضرت موسی، مؤمنان به تعدادی نبودند که بتوانند جامعه‌ای از آن خود بسازند و امت تشکیل دهند. اولین بار قوم برده و ضعیف و زیر بار ستم بنی‌اسرائیل بود که به رهبری حضرت موسی از رود نیل گذشت و سپس با مدیریت آن حضرت جامعه‌ای براساس شریعت تشکیل داد. این اول تجربه‌ی بشر در زندگی دینی بود. این همه که قرآن در کنار فضیلت های آن قوم و پیامبرانی که در آن ظهور کردند، از اشتباهات بنی‌اسرائیل یاد کرده، از همین بابت است که آنها نخستین تجربه زندگی اجتماعی دینی را آغاز کردند. اما آن انتقادات هم درسی است برای ما تا اشتباهات آنها را تکرار نکنیم و مسیر حق را درست ببیماییم. صدق الله العلی العظیم.